

اجماع پکن؛ الگوی نوین توسعه در عصر جهانی شده

محمدعلی شیرخانی^۱

استاد گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

فریبرز ارغوانی پیرسلامی

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

(تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۱۹ - تاریخ تصویب: ۹۲/۱۱/۲۰)

چکیده

هدف این مقاله پاسخ به این پرسش است که مهم‌ترین زمینه‌ها و شاخصه‌های مدل توسعه اجماع پکن و علت قرار گرفتن آن به جای الگوی واشنگتن چیست و چه چالش‌هایی برای آن قابل تصور است؟ با ارزیابی شاخصه‌های الگوی اجماع پکن، زمینه‌هایی ایجاد می‌مانند سیاست خارجی توسعه‌گرا، شاخص‌های چشمگیر اقتصادی، عملکرد قابل قبول در بحران مالی شرق آسیا در کنار زمینه سلبی همانند ناکارآمدی تدریجی الگوی اجماع واشنگتن این فرضیه را حمایت می‌کند که اجماع پکن با شاخصه‌هایی همچون اولویت ابتکار، توجه به نقش دولت و اهمیت تغییر اجتماعی در عصر جهانی شده و در مطابقت با روندهای الگویی توسعه از اهمیت الگویی بدیل برخوردار شده است. روند الگوهای توسعه در رابطه دولت و بازار و بررسی مدل اجماع پکن از حیث زمینه‌ها، شاخصه‌ها و چالش‌ها نیز مورد توجه قرار می‌گیرند.

واژگان کلیدی

اجماع پکن، اجماع واشنگتن، توسعه، جهانی شدن، چین.

مقدمه

از دهه ۱۹۹۰ میلادی و پیرو پایان جنگ سرد بر خلاف رویکرد امنیت‌محور گذشته، نحوه تعامل و مناسبات با کشورهای منطقه و دنیا بیشتر براساس سطح توسعه به‌ویژه اقتصاد تعریف می‌شود. به همین روی و با گذشت سه دهه از آغاز جریان اصلاحات در چین، از دهه ۱۹۹۰ میلادی توسعه اقتصادی و رشد بخش‌های مختلف در چین سرعت فزاینده‌ای به خود گرفت. از ویژگی‌های این موفقیت‌ها آن بود که از یک سو مسیر طی شده در روند توسعه از الگوهای پیشین پیروی نمی‌کرد و از طرف دیگر، این روند رشد فزاینده با نشانه‌های ناکارآمدی الگوی سنتی غرب‌محور به‌ویژه در جریان بحران اقتصادی شرق آسیا (۱۹۹۷-۹۸) همزمان شده بود (Lanteigne, 2009: 39-56). تداوم رشد خیره‌کننده چین در دهه آخر قرن بیستم سرعت گرفت و با پیوستن این کشور به سازمان جهانی تجارت (WTO) در آغاز هزاره جدید تشدید شد، به طوری که در مدتی نزدیک به دو دهه این کشور به بزرگ‌ترین رقیب ژاپن برای کسب عنوان قدرتمندترین اقتصاد آسیا تبدیل شد و در همین زمینه در محافل اقتصادی و سیاسی نیز صحبت از الگوی توسعه چینی یا «اجماع پکن»^۱ در برابر الگوی غربی آن یا «اجماع واشنگتن»^۲ به میان آمد.

آکیرا کوزاکا (۲۰۰۴) در مجموعه‌ای گردآوری شده به راهبردهای توسعه‌ای نوین در دوران بعد از الگوی واشنگتن و در ذیل فرایند جهانی شدن می‌پردازد. اگرچه کوزاکا به‌خوبی ابعاد گوناگون توسعه به‌ویژه در ارتباط با نقش دولت و بازار را بررسی کرده است، به‌عنوان یک نمونه عینی از الگوهای معتقد به حضور مداوم دولت در مدیریت اقتصادی، اشاره‌ای به اجماع پکن به‌مثابه قوی‌ترین بدیل نوع واشنگتنی آن نداشته است. همانند این اثر سرا و استگلیتز (۲۰۰۸) نیز به بررسی ریشه‌ها و ابعاد الگوی اجماع واشنگتن پرداختند و با ارزیابی آن در بستر نوین در حرکت به سوی تحولات جدید توسعه ظاهراً ظرفیتی را برای الگوی اجماع پکن در نظر نگرفتند. از سوی دیگر رامو (۲۰۰۴) در اثری جالب توجه تلاش خود را به الگوی اجماع پکن معطوف می‌کند و به واکاوی ابعاد آن می‌پردازد. با وجود اهتمام رامو در معرفی الگوی چینی توسعه، وی توجه چندانی به زمینه‌ها و چالش‌های فراروی این مدل ندارد.

با توجه به این ادبیات، نوشتار حاضر با تمرکز بر محورهای مهم الگوی اجماع پکن و با در نظر داشتن این سؤال که مهم‌ترین زمینه‌ها و شاخصه‌های این مدل کدام‌اند؟ این فرضیه را آزمون می‌کند که زمینه‌هایی چون معطوف شدن سیاست خارجی به امر توسعه کشور، شاخص‌های خیره‌کننده اقتصادی، عملکرد قابل قبول در بحران مالی شرق آسیا در کنار ظهور

1. Beijing Consensus
2. Washington Consensus

ناکارآمدی تدریجی الگوی اجماع واشنگتن موجب شده تا اجماع پکن به تدریج به منزله یک مدل جایگزین در نظر گرفته شود. ویژگی‌هایی این مدل عبارت است از اهمیت ابتکار، توجه به نقش دولت و تقدم توسعه اجتماعی بر توسعه اقتصادی و در عصر جهانی شده با روندهای الگویی توسعه نیز مطابقت دارد. بررسی اجمالی سنج‌ها و معیارهایی از روندهای توسعه در عصر جهانی شدن محور بحث در قسمت نخست است. هدف این بخش آن است تا با آزمون تحولات رابطه میان دولت و بازار (به‌عنوان جوهر فعالیت اقتصادی) به‌خصوص در عصر جهانی شده نوع جهت‌گیری مدل اجماع پکن در قبال آن مشخص شود. بخش دوم به‌طور خاص الگوی اجماع پکن را از حیث زمینه‌ها، شاخصه‌ها و چالش‌ها بررسی می‌کند.

۱. توسعه؛ گفتمان‌ها و روندهای الگویی در عصر جهانی شدن

توسعه به‌مثابه «تغییر و دگرگونی از جوامع سنتی - با تأکید بر تولید و تقسیم کار ابتدایی - به‌سوی جوامع مدرن و توسعه‌یافته‌ای تعریف می‌شود که در آنها تقسیم کار پیشرفته، علم و فناوری و سازماندهی جامعه و کشور در مداری ملی به قصد بهره‌برداری از منافع و امکانات داخلی و خارجی برای افزایش تولید، ثروت، رفاه و امنیت» قرار می‌گیرد (موتقی، ۱۳۸۷: فصل اول). بررسی روند توسعه و گفتمان‌های آن ضمن نمایش حرکت تدریجی به‌سوی الگوهای توسعه جهانی، دلیلی است بر آنکه توسعه در مقطع کنونی با جهانی شدن و الگوهای عام رابطه‌ای محکم دارد. بیورن هتته (۱۳۹۰) در بررسی این گفتمان‌ها نخست به گفتمان توسعه به‌مثابه قدرت اشاره می‌کند. در این گفتمان، مسئله توسعه نامتوازن و عقب‌ماندگی بین دولت‌های دارای حاکمیت در یک نظام رقابتی از دولت‌ها و پیامدهای امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این حالت، تعادل قوا به بسط بازارهای ملی و بین‌المللی منتهی می‌شود و رفاه ماحصل آن خواهد بود.

گفتمان دوم که جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک فقر نامیده می‌شود، پس از جنگ دوم جهانی به مسئله فقر و توسعه‌نیافتگی معطوف شد که تهدیدی برای نظم جهانی پس از جنگ سرد نیز شمرده می‌شود. در این بستر هیچ‌یک از نظریه‌های توسعه‌نیافتگی گفتمان دوم، ارزش ابزاری چندانی برای توسعه در مناطق فقیر جهان ندارد و در نهایت با نظریات نوسازی جایگزین شدند. با شکل‌گیری گفتمان سوم جهانی شدن و آنارشی، بحث توسعه در ورای نظام دولت - ملت‌ها مطرح شد که نتایج آن با وجود برخی ناکامی‌ها به ارتباط وثیق با جهانی شدن و تکوین گفتمان توسعه جهانی منجر شده است (هتته، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۷).

پیامد این تحول گفتمانی از آغاز عصر استعمارزدایی تاکنون همچنان که رادریک (۲۰۰۴) اشاره می‌کند، شکل‌گیری اقتصاد مختلط یا ترکیبی^۱ است که به‌مثابه میراثی ارزشمند از قرن بیستم به قرن جدید انتقال یافت. شکل‌گیری این نوع اقتصاد که بسیاری آن را الگوی نوین مدیریت اقتصادی و توسعه می‌دانند، نتیجه فرایندهای آزمون و خطا در بررسی الگوهای توسعه دولت‌محور و بازارمحور است. پس از فرایند استعمارزدایی و کسب استقلال توسط بسیاری از کشورهای در حال توسعه به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ موضوع توسعه و امکان‌پذیری توسعه‌یافتگی به امری غامض تبدیل شد. تحت تأثیر شرایط ساختاری بین‌المللی و ایدئولوژی‌های حاکم راهبردهای اتخاذشده اولیه با محوریت دولت در نظر گرفته شده و این مسئله موجب شد تا در بیشتر این کشورها بخش خصوصی و ابتکارات فردی با دیده تردید نگریسته شود. عدم نیل به نتایج ملموس به تدریج الگوهای توسعه دولت‌محور را به حاشیه راند و با تکوین شاخص‌های اقتصادی و نهادی الگوی «اجماع واشنگتن» - که بر خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، تجارت آزاد و کاهش نقش دولت تأکید داشت (Williamson, 2003) - به تدریج کشورهای در حال توسعه به سمت این الگو حرکت کردند. این در حالی بود که این حرکت الگویی در فرایند توسعه در آسیا و آفریقا با احتیاط دنبال شد و رویکرد بازارمحور اجماع واشنگتن با نوساناتی به‌کار گرفته شد. در الگوی توسعه نئولیبرالی، بر خلاف دهه ۱۹۵۰ تلاش شد تا در داخل، نقش دولت به حفظ ثبات اقتصاد کلان و حوزه‌های عمومی محدود شود و در سطح بین‌المللی نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به تعیین سازوکارهای ثبات‌بخش مبادرت ورزند (Rodrik, 2004:13; Williamson, 2003).

با وجود امیدواری‌های اولیه از کارکرد این الگوی توسعه، فروپاشی نظام برتن وودز در اوایل دهه ۱۹۷۰ و پیرو آن وقوع شوک‌های نفتی که اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را متأثر کرد، به تدریج الگوی «اجماع واشنگتن» یا بازارمحور از برآوردن تعهدات اولیه خود بازماند. این زوال تدریجی علاوه بر حوزه بین‌المللی در عرصه داخلی نیز خود را نمایاند؛ زیرا با محدود شدن فرایند توسعه به نقش خودسامان بازار و تمرکز دولت بر حوزه‌های کلان و صرفاً نظارتی، بسترهای اجتماعی جوامع به تدریج نادیده گرفته شد و بحران به اشکال ساختاری در کشورهای در حال توسعه نمود یافت. تبلور عینی این تحولات در سه مورد، زمینه انتقاد از الگوی «اجماع واشنگتن» را فراهم کرد:

۱. ناکامی مایوس‌کننده اصلاحات قیمت‌گذاری و خصوصی‌سازی در روسیه در شرایط نبود قوانین حمایتی و دستگاه‌های تنظیمی و سیاسی؛

۲. افزایش نارضایتی از اصلاحات مدل بازارمحور در آمریکای لاتین به سبب بحران بدهی‌ها و نیز بی‌توجهی این مدل به تأمین اجتماعی و شبکه‌های ایمنی در جامعه؛
 ۳. بحران مالی آسیا که به نوعی بیانگر خطر اجازه به آزادسازی مالی پیش از اقدامات تنظیمی کافی بود (Rodrik, 2004:14).

این فرایند آزمون و خطا در قالب مدل‌های توسعه به تدریج از آغاز هزارهٔ جدید راه را برای اقتصادهای مختلط یا الگوهای ترکیبی توسعه گشود؛ الگوهایی که با تجربهٔ محدودیت‌ها و دستاوردهای دو الگوی پیشین به عملکرد مکمل دولت و بازار نظر داشتند. درحالی‌که بازار ابتکار را تشویق می‌کرد، دولت می‌توانست زمینه‌های اجتماعی این ابتکار و کارآمدی را تنظیم و سازماندهی کند. در مدل اقتصاد ترکیبی یا مختلط چند محور مدنظر قرار می‌گیرد:

اول اینکه مدل اقتصاد ترکیبی در پیوندی ناگسستنی با جهانی شدن قرار دارد. ماهیت در حال تغییر اقتصاد جهانی همراه با بلوغ در حال افزایش انضباط در توسعهٔ اقتصادی، سیاست‌گذاری کشورهای در حال توسعه را دچار تغییر کرده است. این امر ضمن متحول کردن نگرش‌ها، با قرارگیری در کنار زمینه‌های جهانی شدن (مانند تسهیل تحرک نیروی کار و افزایش جریان سرمایه‌گذاری) موجب شده تا الگویی مدنظر قرار گیرد که بیشترین دستاورد خود را در وضعیتی تعریف کند که ضمن حفظ زمینه‌های بومی رابطهٔ دولت و بازار، مقتضیات و امکانات برآمده از جهانی شدن را نیز به خدمت گیرد.

دومین محور به آثار و پیامدهای جهانی شدن باز می‌گردد. رشد فناوری‌های اطلاعاتی (IT) از یک سو و تجارت بین‌المللی و جریان سرمایهٔ جهانی از سوی دیگر موجب شده تا برخی کشورها با اتکا به نیروی کار فراوان، فرایند تجارت را در مسیرهای جدید تعریف کنند و با بهره‌گیری از ابتکارات بازار (در جذب سرمایهٔ خارجی) و حضور دولت (در حمایت از شرکت‌ها، مؤسسات داخلی و تضمین پیامدهای اجتماعی) جریان توسعهٔ خود را ارتقا دهند و به تدریج الگوهای خود را مطرح کنند (Basu, 2004:87-88).

مجموعهٔ این تحولات در فرایند گفتمانی و الگوهای توسعه موجب شده است تا چین با بهره‌گیری از مزایای نسبی خود و با درک ظرفیت‌ها و الزامات جهانی شدن گام مهمی را در معرفی و تثبیت الگوی اجماع پکن بردارد؛ الگویی که به نظر می‌رسد در شرایط فعلی موفق‌ترین نمود رابطهٔ متقابل دولت و بازار در عرصهٔ عمل است.

۲. مدل «اجماع پکن»؛ زمینه‌ها، شاخصه‌ها و چالش‌ها

با ظهور قدرت روزافزون چین به‌ویژه در عرصهٔ اقتصادی که دامنهٔ آثار آن فراتر از حوزهٔ داخلی، سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی (به‌ویژه جهان در حال توسعه) را نیز متأثر کرده، عبارت

«اجماع پکن» به عنوان یک ایده نظری نخستین بار توسط جوشنا کوپر رامو در مؤسسه سیاست خارجی لندن مطرح شد (Ramo, 2004:4). این عبارت بیانگر رویکردی بدیل برای توسعه در برابر مدل اجماع واشنگتن بود که در طول دهه ۱۹۹۰ بنیان سیاست کمک‌های مالی و سرمایه‌ای مطرح شده توسط رژیم‌های مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (IMF) را تشکیل می‌داد. علاوه بر آن، آمریکا نیز در همین قالب به ارائه برنامه‌های پولی و مالی به کشورهای در حال توسعه

مبادرت می‌کرد (Ramo, 2004:6; Lanteigne, 2009:41). مدل اجماع واشنگتن که نخستین بار توسط اقتصاددانی به نام جان ویلیامسون^۱ در سال ۱۹۸۹ مطرح شد، بر سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال مانند کاهش فعالیت بخش عمومی و مداخله آن، فضای باز برای رقابت اقتصاد خارجی، انتظام مالی، فروش مالکیت‌های دولتی و تجارت آزاد تأکید دارد (Williamson, 2003). بنابراین عنصر جوهری الگوی واشنگتن تأکید بر عدم مداخله دولت تا حد ممکن با هدف اجازه به فعالیت سایر بخش‌های کوچک‌تر است.

این مدل به عنوان مدل توسعه اقتصادی کشورهای توسعه یافته در سطوح جهانی و منطقه‌ای در تعامل با کشورهای در حال توسعه با هدف بهبود وضعیت آنها (جهان در حال توسعه) به کار گرفته شد. با این حال، این رویکرد طی دهه ۱۹۹۰م و با تشدید بحران‌های اقتصادی در مکزیک، آرژانتین، روسیه و شرق آسیا به شدت مورد انتقاد واقع شد؛ به گونه‌ای که منتقدان، اجرای این مدل را عامل تشدید شکاف میان فقیر و غنی هم در درون کشورها و هم در رابطه کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته معرفی کردند. مهم‌ترین واکنش‌ها به الگوی نئولیبرال اجماع واشنگتن با روی کار آمدن چپ‌گرایان آمریکای لاتین به ویژه در برزیل، ونزوئلا و بولیوی خود را نمایانند که در این حالت بار دیگر بر نقش دولت‌ها در توسعه اقتصادی تأکید شد (Lanteigne, 2009: 43).

همزمان، در چین با آنکه دولت در حوزه‌های مختلف واجد نقش حداکثری بود و برنامه‌های توسعه اقتصادی نیز در ذیل اهداف آن پی‌ریزی می‌شد، بر خلاف دوران نسل اول رهبران چین، این کشور یکی از مهم‌ترین جذب‌کنندگان سرمایه از داخل و خارج از کشور محسوب می‌شود. در همین زمینه (با افزایش انتقادات از مدل اجماع واشنگتن و جلب توجه شاخص‌های اقتصادی چین) بسیاری از کشورهای در حال توسعه تلاش کردند تا مسیر توسعه خویش را به مانند چین از طریق اتخاذ سیاست‌های مشابه تضمین کنند (Izatt, 2009:176). این نوع از الگوی توسعه (اجماع پکن) علاوه بر رد بسیاری از جنبه‌های مدل نئولیبرال، ارائه نگرش یکپارچه به توسعه را که توسط کشورهای موفق در اقتصاد بین‌المللی دنبال می‌شود، نمی‌پذیرد.

1. John Williamson

در این زمینه به نظر رامو (۲۰۰۴) «چین در فرایند بازسازی بزرگ‌ترین ابرقدرت نامتقارن در تاریخ قرار دارد» که این امر ضمن نشان دادن رد مفاهیم غربی، ایده توسعه را در قالب یک بدیل با رویکرد وستفالیایی تفوق حاکمیت دولت تعریف می‌کند. به همین سبب بررسی شاخصه‌های این الگو در گرو بررسی زمینه‌های تکوین آن است.

۱.۲. زمینه‌های شکل‌گیری مدل اجماع پکن

با اینکه ابعاد مدل توسعه «اجماع پکن» هنوز به مانند سایر مدل‌های توسعه به بلوغ کافی نرسیده و از این رو به کارگیری آن نیز در برخی کشورها در شکل فرایند آزمون و خطاست، نتایج نسبی آن در خود چین به تدریج به منصفه ظهور رسیده است. از این رو، می‌توان زمینه‌ها یا شرایط منجر به تبدیل شدن این شیوه مدیریت اقتصادی و تحقق توسعه را به الگو یا مدلی برای سایرین در دو بخش زمینه‌های ایجابی و سلبی بررسی کرد:

۱.۱.۲. زمینه‌های ایجابی

زمینه‌های ایجابی منجر به شکل‌گیری مدل اجماع پکن، به مؤلفه‌ها، شرایط و تحولاتی اطلاق می‌شود که اغلب در نتیجه فعالیت و تلاش چین به نتیجه رسیده است. مهم‌ترین این زمینه‌ها عبارت‌اند از:

الف) سیاست خارجی توسعه‌گرا: اصل اولیه و اساسی تدوین سیاست خارجی توسعه‌گرا وجود دولتی توسعه‌خواه است که شرایط داخلی و خارجی را برای گام نهادن در مسیر توسعه مهیا می‌سازد. از نظر تاریخی - تجربی و نظری، دولت‌های توسعه‌خواه همواره در ادامه سیاست داخلی خود در جهت انباشت سرمایه و تقویت بخش خصوصی و کارآفرینان، در سیاست خارجی هم با استفاده از ابزارهای مختلف به‌ویژه دیپلماسی اقتصادی، حامی نیروهای مولد و سرمایه‌گذار در عرصه‌های خارجی، منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌اند. این نوع سیاست خارجی از سرمایه‌گذاری شرکت‌های داخلی در خارج، بازاریابی و اطلاع‌رسانی از وضعیت بازارهای کشورهای دیگر برای نیازهای اقتصاد ملی در حمایت از نیروی کار و متخصصان و سرمایه‌های انسانی کشور پشتیبانی می‌کند. به تعبیری دیگر، بسترسازی سیاسی و قانونی برای فعالیت شرکت‌های تجاری داخلی در کشورهای دیگر به یکی از اهداف مهم سیاست خارجی تبدیل می‌شود. پیوند توسعه و صنعتی شدن با امنیت ملی، فعالیت شرکت‌ها، کارآفرینان، سرمایه‌گذاران و تجار در کشورهای دیگر با حمایت دولت و تلاش برای بازگرداندن مازاد ثروت و منافع حاصل از فعالیت‌های آنان از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست خارجی توسعه‌گراست (موثقی، ۱۳۹۰: ۷۸-۷۹).

با تکیه بر این محورها می‌توان گفت «هنگامی که دولت و سیاست‌های آن با اولویت توسعه و اهداف توسعه‌ای و بر مبنای عقل و علم، تقسیم کار تخصصی، تولید و انباشت سرمایه، قانون، انسجام و همکاری، همزیستی، رقابت و تعامل سازنده در محیط داخلی و یا بین‌المللی جهت‌گیری و فعالیت داشته باشد و اهداف، منافع و امنیت ملی کشور به‌نحوی عقلانی و واقع‌بینانه در راستای توسعه ملی تعریف و تعقیب شود» سیاست خارجی در این وضعیت توسعه‌گراست (موتقی، ۱۳۹۰: ۵۹-۶۰).

سیاست خارجی جمهوری خلق چین از آغاز تا به امروز دو دوره مهم را سپری کرده است؛ دوره نخست که از سال ۱۹۴۹ آغاز شد و تا نیمه دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت، در پرتو روحیه انقلابی و شخصیت ایدئولوژیک مائو به‌شدت با مسئله ایدئولوژی در پیوند قرار گرفت. به همین دلیل، در این دوره ایجاد تنش وجه معرف و مسلط سیاست خارجی پکن بود؛ به‌گونه‌ای که با وجود اجرایی کردن چندین برنامه توسعه در این زمان، چین نتوانست (به‌دلیل تنش‌های داخلی و بین‌المللی) توسعه را در معنای واقعی تجربه کند (داری‌شر ۱۳۶۸: فصل اول؛ Li & Fumin, 2010: 59). اما از دهه ۱۹۷۰ با کنار رفتن تدریجی جناح تندرو حزب کمونیست و روی کار آمدن نخبگان عمل‌گرا با پیشگامی دنگ شیائوپنگ توسعه به اولویت و هدف سیاست داخلی و خارجی چین تبدیل شد؛ به‌طوری‌که در نخستین گام، سیاست خارجی به سمت تنش‌زدایی با غرب حرکت کرد و با مهیا شدن شرایط، زمینه برای انتقال سرمایه خارجی و فناوری‌ها در سطح محدود فراهم شد. بعد از دنگ نخبگان بعدی (جیانگ زمین و هو جین‌تائو) در ادامه همین راه اغلب مواضع سیاست خارجی را در نوعی رابطه هم‌تکمیلی با سیاست داخلی تعریف کردند. جیانگ زمین با تعقیب سیاست همسایه خوب^۱ به تنش‌زدایی منطقه‌ای روی آورد و سپس در قالب دیپلماسی قدرت‌های بزرگ^۲ به رفع تنش‌ها با قدرت‌های بزرگ مبادرت کرد (Teng, 2009: 84). هو جین‌تائو نیز در نخستین گام با اعلام دکترین ظهور مسالمت‌آمیز^۳ در سه سطح داخلی (Zhou, 2010) منطقه‌ای و بین‌المللی (Lam, 2006) تحرک و خیزش چین را آرام و توأم با همکاری معرفی کرد و توانست با اعلام سیاست دیپلماسی پیرامونی^۴ در سطح منطقه و دیپلماسی فرامنطقه‌ای^۵ (در ایجاد رابطه با سایر مناطق به‌ویژه جهان سوم) (Lanteigne, 2009: 109-127) توسعه را به وجه مرتبط با امنیت ملی پیوند زند.

-
1. Good Neighborness Policy
 2. Great Powers Policy
 3. Peaceful Rise Doctrine
 4. Peripheral Diplomacy
 5. Cross-Regional Diplomacy

در همین دوره راهبردهای اقتصادی همچون «بیرون رفتن»^۱ و «دعوت به درون»^۲ به اجرا گذاشته شده و طی آنها تلاش شد تا ضمن اینکه با فعالیت شرکت‌های چینی در خارج از کشور زمینه برای کانالیزه کردن سود و کسب تجربه فراهم شود، با حضور شرکت‌ها و مؤسسات خارجی در سرزمین اصلی چین از فناوری‌ها و سرمایه‌های آنها بهره گرفته شود (Chen, 2010: 44-46).

اقدام‌های دولت چین موجب شد تا در یک دوره کمتر از سی سال نوع تعامل دولت با طبقات و اقشار جامعه، شیوه حمایت از بنگاه‌ها و مؤسسات داخلی، نحوه تنظیم ارزش پول ملی و چگونگی تعامل با بازارهای خارجی در چارچوب منسجمی تعریف شود که اصول کلی آن نشان از اولویت توسعه نسبت به راهبردهای دیگر داشت. امروزه آثار و نتایج این راهبردهای سیاست خارجی توسعه‌گرا در قالب شاخص‌های خیره‌کننده اقتصادی نمود یافته است.

ب) رشد و توسعه چشمگیر اقتصادی: پس از آغاز دوره اصلاحات در چین که به‌عنوان یک تحول چشمگیر از آن یاد می‌شود، شاخص‌های رشد و پیشرفت اقتصادی این کشور به تدریج نمایان شد و در آغاز هزاره جدید در مسیری قرار گرفت که تداوم آن می‌تواند به درنوردیدن سطوح اقتصادی قدرتمند غرب به‌ویژه آمریکا منجر شود. این در شرایطی اتفاق می‌افتد که غالب کشورهای جهان سوم اولویت رشد و توسعه را به مهم‌ترین خواست ملی خود تبدیل کرده‌اند. از این نظر پیشرفت چین را می‌توان به‌مثابه یک الگو در نظر گرفت.

از سال‌های آغازین فرایند اصلاحات در سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۴، تولید ناخالص داخلی (GDP) چین با چهار برابر افزایش تقریباً به ۱/۴ تریلیون دلار رسید و در همین برهه زمانی حجم تجارت خارجی آن با رشدی فزاینده بعد از آمریکا و آلمان رتبه سوم را به خود اختصاص داد. در سال ۲۰۰۵، چین با پشت سرگذاوردن بریتانیا بر حسب شاخص تولید ناخالص داخلی به چهارمین قدرت اقتصادی دنیا بعد از آمریکا، ژاپن و آلمان تبدیل شد (Lantaigne, 2009: 40; Keidel, 2008). در صورت ادامه این رشد GDP چین بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۵۰ از GDP آمریکا نیز فراتر خواهد رفت. در کنار ارزش بالای GDP، نرخ رشد ۱۰/۳ درصدی، نرخ افراد زیر خط فقر ۲/۸ درصدی و نرخ بیکاری کمتر از ۴ درصد موجب شد تا اقتصاد چین در سال ۲۰۱۰ در رتبه دوم جهانی قرار گیرد (CIA World Fact Book, 2011; China Economy, 2011).

1. Going out
2. Invite in

در سال ۱۹۹۰، سهم چین از تولید کالاهای جهانی تقریباً ۳ درصد بود که این مقدار با رسیدن به نرخ ۱۷ درصد تا سال ۲۰۰۹ و ۱۹/۸ درصد در سال ۲۰۱۰ این کشور را در زمینه مجموع کالاهای تولیدی جهان فراتر از آمریکا^۱ در رتبه نخست جای داد (Lanteigne, 2009; Marsh, 2011).

در حوزه ذخایر ارزی، این کشور در سال ۲۰۰۸ با ۱/۹ تریلیون دلار ذخایر ارز خارجی توانست با اختصاص بیشترین حجم سرمایه‌گذاری عملاً خود را در برابر فراز و فرودهای ناشی از بحران‌های اقتصادی بیمه کند. علاوه بر آن، محاسبه این نرخ ذخایر به دلار آمریکا موجب شده است تا بسیاری ضمن ابراز نگرانی از این موضوع و آثار احتمالی سوء آن بر اقتصاد آمریکا (Drezner, 2009:17) به ناگزیر از «همزیستی»^۲ این دو اقتصاد نام ببرند؛ به گونه‌ای که هر گونه رونق یا رکود در اقتصاد یکی از طرفین می‌تواند به ایجاد روندی مشابه در طرف دیگر منجر شود. تبلور عینی این مسئله نیز به کاهش ۹ درصدی ارزش بازار سهام شانگهای در سال ۲۰۰۸ باز می‌گردد که علاوه بر بازارهای شرق آسیا، آمریکا و اروپا را نیز متأثر کرد (Drezner, 2009:14).

این رشد و توسعه اقتصادی چشمگیر چین به‌ویژه افزایش سهم آن در تجارت جهانی در سال‌های اخیر موجب بروز انتقادهای عمده‌ای از نحوه تعامل اقتصادی و تجاری چین به‌ویژه از سوی غرب شده است. در همین زمینه، با افزایش کسری تجارت اروپا و آمریکا به میزان ۱۰۰ میلیارد دلار در برابر چین، مباحثی جدید در حوزه اقتصاد بین‌المللی در زمینه ضرورت رعایت عدالت و انصاف در تجارت مطرح شد که این امر اغلب به سیاست‌های چین در تبدیل نرخ ارز^۳ خود باز می‌گشت. با گسترده شدن دامنه این مباحث، بسیاری از منتقدان در اروپا و ایالات متحده بر این نظرند که کنترل پیوسته نرخ ارز توسط دولت موجب عدم رعایت انصاف تجاری توسط پکن شده است. شاهد مثال آنها تعیین حد نصاب یا نرخ ثبات ارز توسط چین به میزان ۸/۲۸ یوان برای دلار آمریکا از دهه ۱۹۹۰ بوده است.^۴ با این حال، منتقدان این تعیین «حد نصاب» یا میزان ثابت ارز چین، با اشاره به آنکه اقتصاد چین به بلوغ رسیده و نیازی به اتخاذ این دسته از سیاست‌ها ندارد، برقراری نرخ شناور (کاهش و افزایش ارزش ارز به‌منظور حفظ شرایط بازار جهانی) را خواستار شدند و در نهایت در ذیل فشارهای بین‌المللی

۱. سهم آمریکا از تولید کالاهای جهانی در سال ۲۰۱۰، ۱۹/۴ بود (Marsh, 2011).

2. Symbiosis

3. Conversion of Currency

۴. تعیین حد نصاب ارز (peg of the currency) سیاستی است که از طریق آن بهای ارز یک کشور به میزان معینی از بهای ارز کشور دیگر ثابت نگه داشته می‌شود. این اقدام اغلب از طریق اقتصادهای در حال توسعه برای احتراز از تغییرات سریع بی‌ثبات‌کننده پول در خارج از کشور به‌کار می‌رود. در مورد چین رک.: Lanteigne, 2009, p.41.

و با توافق چین برای انطباق نرخ ارز خود با واقعیت‌های اقتصادی، نرخ ارز آن حدود ۶/۸۵ یوان در دلار آمریکا محاسبه شد (Lanteigne, 2009:41).

رشد اقتصادی چین در بخش‌های مختلف امروزه ساختار اقتصادی این کشور را نیز به شدت متأثر کرده است؛ به طوری که به ندرت می‌توان از شاخصه‌های اقتصاد دستوری چین (صنایع دولتی، تعیین نرخ دستمزد و قیمت دولتی، بخش خصوصی غیرقابلی و مایوس و نرخ ارزش غیرقابل تبدیل) در دوران پیش از اصلاحات نشانه‌هایی را یافت. همچنین در حوزه صادرات با آغاز تحول عمیق از دهه ۱۹۸۰ حجم صادرات این کشور به شدت افزایش یافت. اگر تا سال ۱۹۸۵ چین بیشترین صادرات خود را در بخش نفت (۲۰ درصد صادرات) انجام می‌داد، پیرو اجرای راهبرد توسعه مناطق ساحلی و نیز پیوستن این کشور در سال ۲۰۰۱ به WTO علاوه بر بسط صادرات، تنوع صادراتی در بخش‌های ماشین‌آلات، پوشاک و الکترونیک نیز به وجود آمد.

قابل ذکر است همزمان با تداوم این رشد، چین تلاش کرد تا با توسعه بخش‌های خدمات و فناوری‌های پیشرفته^۱ زمینه جداسازی اقتصاد خویش از شیوه تولید صرف کشاورزی را در دوران پیش از اصلاحات فراهم کند.

در مجموع این شاخص‌های مهم توسعه اقتصادی چین با تأثیرگذاری اولیه بر ساختارهای درونی چین (نرخ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بالا، نیروی کار فراوان و آموزش دیده، رشد طبقه متوسط متمایل برای خرید کالای داخلی، افزایش سفرهای داخلی و نیز سفرهای توریستی و آموزشی به خارج از کشور و نیز خیل گسترده بازدید از چین) توانسته معرف الگویی باشد که به دلیل شرایط بومی و وضعیت در حال توسعه‌ای این کشور بیش از سایر الگوها متناسب با وضعیت کشورهای در حال توسعه مورد اقبال باشد.

ج) بحران مالی شرق آسیا: حرکت کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا در مسیر توسعه با دست یازیدن به الگوهای بازار و ضرورت انجام اصلاحات ساختاری همراه شد. این اصلاحات ساختاری سریع و عدم کشش نظام‌های اقتصادی موجب شد تا طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ بحران غالب کشورهای منطقه را در بر گیرد و نظام مالی و تجاری آنها را مختل کند. در حالی که بیشتر این کشورها پیش از اصلاحات ساختاری از نظام اقتصادی تقریباً بسته و دولت‌محور تبعیت می‌کردند، اجرای به یکباره الگوی اقتصادی بازار با تأکید بر کاهش نقش دولت، مقررات‌زدایی و جریان آزاد ورود و خروج سرمایه ساختار اقتصادی این کشورها را با شوک مواجه ساخت. تایلند، کره جنوبی، اندونزی و سایر کشورهای منطقه (به جز چین) به نوعی از این بحران زیان دیدند (Handelman, 2000: 230-233).

صرف نظر از ابعاد و روندهای بحران، آنچه بحران مالی آسیا در عمل بیانگر آن بود، نومیادی کشورهای منطقه از روند اصلاحات، پیامدهای اجتماعی عمیق و ناتوانی صندوق بین‌المللی پول به عنوان نماد مدل «اجماع واشنگتن» در این مقطع بود. این بحران در درون خود با سه درس مهم همراه شد: اول اینکه بازارهای سرمایه بین‌المللی عملکرد متمایزی در شرایط ریسک خوب و بد دارند. بازارهای مالی هم در سال ۱۹۹۶ که جریان پولی به منطقه روانه شد شرایط خوبی نداشت و هم در سال ۱۹۹۷ که جریان سرمایه معکوس شده بود. پیامد این امر آن بود که اتکای زیاد به سرمایه‌های سیال و کوتاه‌مدت راهبرد خطرناکی بود (Rodrik, 2004:18).

دومین درس فراگرفته شده از این بحران این بود که نشان داد جهت‌گیری تجاری نقش اندکی در مقابله موفق با مشکلات دارد. این کشورها به شدت تحت تأثیر جریان معکوس سرمایه قرار داشتند و از این رو بحران، مالی و مربوط به حوزه اقتصاد کلان بود و سیاست‌های تجاری و صنعتی برای مقابله با آثار بحران در بهترین حالت نقش ثانویه داشتند و در نهایت سومین نکته به پیامدهای اجتماعی باز می‌گردد. این بحران نشان داد که نهادهای مدیریت تعارض داخلی برای مهار پیامدهای نامناسب اقتصادی شوک اولیه مهم هستند. در آغاز بحران به نظر می‌رسید دولت اقتدارگرا شانس بیشتری در جلوگیری از تبعات اجتماعی‌ای داشت که بحران می‌توانست مولد آن باشد (همان).

مجموعه این درس‌های بحران مالی شرق آسیا که از حیث محتوایی بیانگر شاخص‌های غیرمتجانس با «اجماع واشنگتن» و نزدیکی به شیوه مدیریت اقتصادی چین است، در کنار عملکرد چین در مساعدت به کشورهای منطقه زمینه را برای تسری و فراگیری بیشتر الگوی «اجماع پکن» فراهم کرد. ارائه بسته‌های مالی کمکی به کشورهای منطقه، پشتیبانی از نهادهای درون منطقه‌ای از جمله آسه‌آن+۳ و افزایش ارزش یوان برای رقابت‌پذیر کردن کالاهای کشورهای بحران‌زده در مقابل کالاهای چینی (Lanteigne, 2009:44) موجب شد تا نقش چین در کمک به دفع آثار سوء بحران در شرایط عدم موفقیت کارکردی صندوق بین‌المللی پول و سازمان همکاری اقتصادی آسیا-پاسیفیک (APEC) تأثیر زیادی بر نوع نگاه به مدل اقتصادی چین از سوی کشورهای منطقه داشته باشد.

۲.۱.۲. زمینه‌های سلجی

در کنار زمینه‌های ایجابی منجر به شکل‌گیری مدل اجماع پکن، برخی عوامل و تحولات نیز در مهیا شدن شرایط برای طرح الگوی نوین توسعه نقش داشتند. این تحولات که در این نوشتار

با عنوان زمینه‌های سلبی از آنها یاد می‌شود، در واقع فراهم‌آورنده شرایط نمایان شدن الگوی چین به‌مثابه یک بدیل هستند.

بحران مالی شکل گرفته در غرب - که از آن به‌عنوان نمادی از ناتوانی سازوکارهای الگوی اجماع واشنگتن نام برده می‌شود- از نخستین دهه هزاره جدید بارزترین مؤلفه سلبی در برجسته شدن مدل اجماع پکن است. با وجود دیدگاه‌های گوناگون در مورد دلایل شکل‌گیری این بحران (جوان شهرکی، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۴) کاهش مالیات‌ها و انجام دو جنگ پرهزینه از سوی دولت بوش در آمریکا موجب شد تا این کشور با کسری شدید مواجه شود. در تلاش برای رفع این وضعیت، دولت آمریکا به سیاست‌های طرف عرضه^۱ روی آورد و از رهگذر کاهش بیشتر مالیات‌ها، اتخاذ سیاست‌های پولی انبساطی و کاهش نرخ بهره تلاش کرد تا رشد اقتصادی تشویق شود (سعادت، ۱۳۸۹). انتقال این نقدینگی در نتیجه کاهش نرخ بهره و افزایش اعطای وام‌ها به بخش مسکن و در نتیجه ناتوانی وام‌گیرندگان به بازپرداخت اصل و سود وام‌ها به سرعت به سایر بخش‌های اقتصادی تسری یافت و به سبب نقش محوری آمریکا در تجارت و مالیه بین‌الملل به تدریج اقتصاد جهانی دستخوش بحران شد.

با وجود شکل‌گیری این بحران، آنچه زمینه بدبینی به اقتصاد نئولیبرال را فراهم آورد، شیوه پاسخگویی به بحران و پیامدهای آن بود. تدوین بسته‌های نجات در سطح خرد در درون آمریکا خیلی سریع این تصور را به وجود آورد که مالیات‌های گرفته‌شده از شهروندان به احیای کارتل‌ها و سرمایه‌داران بزرگ تخصیص می‌یابد و از این‌رو کارویژه دولت رفاه در ایفای نقش ترمیمی و پوشش تمامی طبقات در معرض تردید قرار می‌گرفت (Dubey, 2009:459). علاوه بر سطح خرد، پاسخ داده‌شده به بحران در سطح کلان نیز قابل تأمل بود. درحالی‌که بیشترین آسیب از این بحران را در جوامع غربی طبقات ضعیف و متوسط جامعه متحمل شده بودند، برگزاری اجلاس‌های متعدد G20 برای مقابله جهانی با بحران نیز چندان پاسخگو نبود. تفوق خواست‌ها و منافع قدرت‌های بزرگ، وضع شروط سنگین به منظور اعطای اعتبارات و نمایشی بودن عملکرد این گروه در

تصمیمات (Khor, 2009:10; G20 Declaration, 2008) سریع‌تر از آن چیزی که تصور می‌شد زمینه گسترش دامنه بحران را در آمریکا در قالب اعتراضات جنبش وال‌استریت و هم در اروپا در شکل بحران در حوزه یورو فراهم آورد.

مجموعه این تحولات در اقتصاد سرمایه‌داری در کنار ناتوانی در مدیریت سریع آثار آن که از دید بسیاری نتیجه بی‌توجهی به کارویژه دولت و نقش پوششی آن بوده تردیدهایی را در بسیاری از کشورها نسبت به کارآمدی الگوی نئولیبرال اجماع واشنگتن و سازوکارهای نهادی

آن فراهم آورد و همین موضوع همزمان به شدت گرفتن بحث‌هایی در مورد ظهور چین و مدل توسعه‌ای آن شد (Searbrooke & Tsingou, Yu, 2010).

۲.۲. مدل «اجماع پکن»: شاخص‌ها

مجموعه زمینه‌های ایجابی و سلبی مؤثر در تکوین و عینی شدن الگوی اجماع پکن موجب شده است تا طرح این ادعا که «چیزی که اکنون در مورد چین در حال رخ دادن است تنها یک مدل برای چین نیست، بلکه به نقطه عطفی از توسعه بین‌المللی، اقتصاد، جامعه و به‌طور کلی سیاست اشاره دارد» (Ramo, 2004:2) چندان بیراهه نباشد، چراکه این الگو با زمینه‌های ایجابی بومی چینی و در عین حال سلبی بین‌المللی با تأثیرگذاری بر محیط خارجی، محدود به اقتصاد نمی‌شود، بلکه «به چگونگی انطباق با نظم بین‌المللی در عین حفظ استقلال، حفظ سبک زندگی و انتخاب‌های سیاسی» (Ibid, 2004: 3-4) نیز ارتباط می‌یابد. نگرش توسعه‌ای چین با تأثیرپذیری شدید از تلاش برای برابری، رشد با کیفیت بالا و در عین حال صلح‌آمیز به همزمانی عمل‌گرایی و ایدئولوژی معتقد است که از این نظر بازتاب نگرش فلسفی چین در ایجاد تمایز میان نظریه و عمل است.

با توجه به زمینه‌های مورد اشاره و ویژگی فراگیری این مدل در ابعاد داخلی - خارجی و اقتصادی - سیاسی، مهم‌ترین شاخص‌های مدل توسعه‌ای اجماع پکن عبارت‌اند از:

* *ابتکار محور توسعه اقتصادی در نظر گرفته می‌شود و مدل قدیمی آغاز به کار با فناوری‌های ساده و سپس حرکت به سوی فناوری پیشرفته یک اصل مسلم، موفق و اثبات شده نیست.*

یکی از مهم‌ترین آثار رشد چین بی‌اثر کردن کارآمدی مدل سنتی «قوهای در حال پرواز»^۱ در آسیای شرقی بود که طی آن قوی اصلی یا ژاپن، زمانی که براساس فناوری پیشرفته و صنایع جدید قدرتمند شده و توسعه می‌یافت، فناوری‌های قدیمی را به سایر قوه‌ها (کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و ...) انتقال می‌دهد. بر این اساس، سایر کشورها در مسیر توسعه قرار می‌گیرند، اما کنشگر اصلی نقش محوری خود را همچنان حفظ می‌کند (Lanteigne, 2009:43). این نوع از مدل در بحران اقتصادی ۱۹۹۷-۹۸ شرق آسیا در عمل ناکارآمدی خود را نشان داد؛ به‌گونه‌ای که با افزایش انتقادات از این نوع مدل توسعه و نیز همزمان رشد بی‌وقفه چین در حوزه‌های گوناگون، بسیاری از حرکت تدریجی مرکز ثقل توسعه از توکیو به پکن سخن به میان آوردند (عدم آسیب چین در این بحران اغلب به دلیل کنترل نرخ ارز دولتی در اقتصاد بود).

1. Flying Geese

پس از بحران اقتصادی ۱۹۹۷ شرق آسیا، با وجود مقاومت پکن در برابر کاهش ارزش پول، این کشور به دو طریق خود را به‌عنوان یک مدل مهم اقتصادی و نقطه‌ای قابل اتکا در شرایط نابسامان اقتصادی معرفی کرد؛ ۱. ارائه یک بسته کمکی به میزان ۴ میلیارد دلار به تایلند، کره جنوبی و اندونزی و نیز حفظ پویایی اقتصاد خود از بازتاب‌های بحران و ۲. حمایت از نهادهای درون منطقه‌ای مانند آسه‌آن+۳ و تقویت همکاری‌ها میان کشورهای منطقه بدون حضور آمریکا. این امر زمانی جدیت بیشتری به خود گرفت که اوپک (APEC) (به‌عنوان ترتیبات منطقه‌ای در شرق آسیا با حضور آمریکا و کانادا) نیز در عمل نتوانست کارایی لازم داشته باشد (همان، ۴۴). بنابراین موفقیت بی‌چون و چرای چین طی بحران و مساعدت در دفع آثار ناشی از آن ضمن آنکه ناکارآمدی مدل واشنگتن را در اشکال مورد نظر ژاپن و تایوان نمایاند و مسیر دیگری از وابستگی متقابل با کشورهای منطقه نیز گشود.

* طبیعی بودن نابسامانی اقتصادی در فرایند توسعه و کاهش آثار آن فراتر از معیارهای

سنجی.

مدل اجماع پکن با اشاره به مدیریت نابسامانی در فرایند توسعه اقتصادی به‌عنوان یک نگرانی عمده ضمن رد این رویکرد که صرف اصلاحات اقتصادی می‌تواند تمام نقایص کشورهای در حال توسعه را حل کند بر این اعتقاد است که ایده ایجاد شوک اقتصادی برای حرکت از سوی اقتصاد دستوری به سوی اقتصاد لیبرال نمی‌تواند مورد پذیرش باشد. در مقابل، با استناد به ناکارآمدی شیوه مزبور در بحران اقتصادی شرق آسیا، این الگو به اصلاحات تدریجی اقتصادی توجه دارد (Ramo, 2004:8)، هرچند برخی تحلیل‌گران اتخاذ این رویکرد را دلیل اصلی رد فرایند دموکراتیزاسیون از سوی چین می‌دانند، چراکه این فرایند می‌تواند با ایجاد بی‌نظمی عاملی مهم در اختلال اقتصادها باشد. بنابراین در این نوع مدل با فرض عدم ارتباط الزامی میان آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی، ایده «پایان تاریخ» و پیروزی لیبرال دموکراسی به‌عنوان تنها مدل کارآمد به چالش گرفته می‌شود. نکته شایان توجه دیگر در ذیل اشاره به مدیریت نابسامانی اقتصادی، وجود ارتباط وثیق میان توسعه خودکفا و صلح است که با نمود آن در سند دفاعی چین، مناط تحقق صلح، کاهش فقر و دستیابی عادلانه به منابع معرفی می‌شود (Lanteigne, 2009:44).

* منع مداخله خارجی در فرایند توسعه و لزوم تدوین برنامه متناسب با شرایط بومی.

براساس مدل «اجماع پکن»، در فرایند تحقق توسعه حق تعیین سرنوشت باید به‌عنوان حق تمامی کشورها به رسمیت شناخته شود. این ایده در مدل چینی توسعه دقیقاً بازتاب نگرش چینی به مفهوم سنتی حاکمیت کشورهاست که از اوایل دهه ۱۹۵۰ بر گفتمان‌های سیاسی گوناگون چین در تعامل با نظام بین‌الملل سایه افکند (Qurong & Sen Gupta, 1999:c5). مهم‌ترین

بخش‌های این ایده عبارت‌اند از: احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت سرزمینی، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل در امور داخلی کشورها، برابری، مبادلات سودمند متقابل و در نهایت همزیستی مسالمت‌آمیز.

*تغییر اجتماعی سرآغاز تغییر اقتصادی.

در الگوی اجماع پکن بحث توسعه صرفاً یک مقوله مادی و اقتصادی صرف نیست. به تعبیری دیگر، دستیابی به شاخص‌های بالای اقتصادی نمی‌تواند بیانگر توسعه باشد، بلکه در این مدل با اولویت یافتن تغییر، جدید بودگی^۱ و ابتکار به‌عنوان واژگان اساسی قدرت معرفی شدند و بحث و تأکید اغلب حول تغییر اجتماعی است. در این زمینه، اقتصاد و حکمرانی^۲ به‌منابه ابزارهایی برای ارتقا و بهبود جامعه در نظر گرفته می‌شوند؛ ارتقایی که معیار اساسی آن ایجاد انسجام بین بخش‌های مختلف جامعه در چارچوب وضعیت عدم قطعیت^۳ معنا می‌یابد (Ramo, 2004:5-8).

با آنکه شاخصه‌های دیگری نیز می‌توان برای مدل «اجماع پکن» (مانند رویکرد ترکیبی از توسعه، نقش دولت در کنار سایر بخش‌ها) در نظر گرفت، به‌نظر می‌رسد به مهم‌ترین شاخص‌هایی که می‌تواند نمایانگر تمایز با بدیل واشینگتن آن باشد، اشاره شد. با این حال، این الگوی توسعه نیز متأثر از شرایط طرح و گزاره‌های سلبی و ایجابی آن در معرض چالش‌های چندی قرار دارد که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۳.۲. چالش‌های فراروی مدل «اجماع پکن»

هر نوع الگو یا مدل توسعه معمولاً برآیند نیازها، شرایط و بسترهای خاص یک کشور یا منطقه‌ای معین است. به‌عبارت دیگر، نمی‌توان با جدیت تام از ارائه یک الگوی توسعه‌ای عام برای تمامی نقاط و شرایط متفاوت سخن گفت (Handelman, 2000). از این‌رو حتی کاربست موفق یک الگو در جامعه‌ای غیر از بستر شکل‌گیری آن بی‌شک در گرو تعدیلات و اصلاحاتی در آن است. در همین زمینه، الگوی «اجماع پکن» نیز متأثر از شرایط خیزش آن با چالش‌هایی هم در مبنا و هم در حوزه‌های اجرایی مواجه است که این موارد عبارت‌اند از:

۱. با آنکه ابتکار به‌عنوان یکی از شاخص‌های مهم در مدل «اجماع پکن» مورد توجه قرار می‌گیرد، واقعیت‌های کنونی اقتصاد بین‌المللی و تعامل آن با اقتصاد چین تقریباً هیچ نشانی از وجود این مؤلفه در سیاست‌های اقتصادی چین ندارد. مهم‌ترین شاهد برای این ادعا فقدان

1. Newness

2. Governance

۳. The Heisenberg Society: اشاره به هایزنبرگ فیزیکدان آلمانی که اصل عدم قطعیت را مطرح کرد.

برندهای بین‌المللی^۱ تولیدی مشهور چین در مقایسه با آمریکا، ژاپن و اروپاست. در همین زمینه، بعد از دو دهه پیگیری سیاست «دعوت به درون» (به معنی تشویق شرکت‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری در چین و توسعه طرح‌های مشترک با شرکت‌های داخلی) زیرگفتمان غالب و پیشرو اقتصادی چین راهبرد «بیرون رفتن» (حضور شرکت‌های چینی در خارج از کشور برای کسب تخصص لازم، تأمین نیازهای داخلی و ورود به بازارهای بین‌المللی) است (Chen, 2010: 45). تفوق راهبرد دوم در سیاست اقتصادی چین به‌ویژه در یکی دو دهه اخیر اگرچه موجب شده تا نیازهای ضروری داخلی این کشور تأمین شود، تجربه بین‌المللی برای انتقال ابتکار مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. از این رو، با اینکه شرکت‌های خارجی با هدف بهره‌گیری از بازار مصرف گسترده و نیروی کار ارزان بعضاً به سرمایه‌گذاری در چین می‌پردازند، نقش چینی‌ها در این میان یا استفاده از امتیازهای تحت لیسانس این شرکت‌ها بوده یا آنکه صرفاً تسهیل‌کننده حضور سرمایه برای رونق بازار کسب‌وکار داخلی است. بنابراین، با آنکه چین توانسته نزدیک به ۲۰ درصد کالاهای دنیا را تولید کند، تقریباً غالب آنها با برند تخصصی چینی‌ها در سطح بین‌الملل نبوده است (Jing, 2008).^۲

۲. رشد اقتصادی گسترده در یک فرایند و بازه زمانی میان‌مدت به‌عنوان یکی از ویژگی‌های مدل چینی توسعه زمینه‌ساز چالش‌هایی است که اگر در فرایند بازیابی اقتصادی به آنها توجه لازم مبذول نشود، نه تنها می‌تواند دستاوردهای اقتصادی این کشور را کند کند، بلکه ممکن است در درازمدت روند آن را معکوس کند. در این زمینه، یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها که علاوه بر حوزه داخلی، سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را نیز به واکنش واداشته، مسئله پیامدهای ناخواسته زیست‌محیطی به‌عنوان امری اجتناب‌ناپذیر در رشد اقتصادی سریع است که علاوه بر آلودگی آب‌وهوا و زیست‌بوم کشور چین، موجبات نگرانی شدید کشورهای منطقه و جهان را نیز فراهم آورده است.

این آلودگی زیست‌محیطی که اغلب تحت تأثیر استفاده فزاینده از زغال سنگ در صنایع تولیدی و نیز گسترش استفاده از خودروهای دیزلی در چند سال اخیر است، علاوه بر آلودگی منابع آب زیرزمینی و گسترش حوزه محیطی صحرای گوبی^۳ در غرب چین، موجب نگرانی منطقه‌ای نیز شده است. بر همین اساس، از سال ۲۰۰۷ به بعد، چین در تولید دی‌اکسید کربن از آمریکا پیشی گرفته است و در کنار آن مهم‌ترین عامل ایجاد گرمای کره زمین به‌شمار

1. International Brands

۲. از معدود نمونه‌های برند تخصصی در چین شرکت کامپیوتری Lenovo، شرکت مخابراتی Huawei و شرکت الکترونیکی TCL است.

3. Gobi

می‌رود. با آنکه چین یکی از امضاکنندگان پروتکل زیست‌محیطی کیوتو بوده و متعهد به تلاش برای کاهش آسیب‌ها در این حوزه است، معرفی چین به‌عنوان یک کشور در حال توسعه در ذیل این پروتکل موجب شده تا صنایع و تولیدات این کشور از محدودیت‌های پیش‌بینی‌شده بر تولید گازهای گلخانه‌ای در کشورهای توسعه‌یافته مستثنا بماند (Lanteigne, 2009:45).

۳. یکی دیگر از چالش‌های مهم فراروی الگوی «اجماع پکن» بحث در مورد چگونگی صادر کردن این مدل است. مدل چینی توسعه به‌شدت متأثر از جمعیت فراوان و در نتیجه نیروی کار ارزان، سرزمین بزرگ با قابلیت‌های طبیعی و نیز بازار مصرف گسترده و دولت اقتدارگراست. این شاخص‌ها موجب می‌شود تا کاربست آن در جوامع در حال توسعه به‌ویژه در کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین که از حیث جمعیت و وسعت سرزمینی به‌مراتب از چین کوچک‌ترند، با دشواری‌هایی مواجه شود. یکی از نمونه‌های بارز اجرای این الگو، پیاده‌سازی در کشور کره شمالی با تعدیلاتی است که آثار آن هنوز نامشخص و غیرمحسوس باقی مانده و به‌شدت تحت تأثیر ماجراجویی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای پیونگیانگ است (Izatt, 2009: 191).

۴. از دیگر محورهای چالش‌برانگیز در مدل «اجماع پکن» که به نظر نوعی انتقاد از آن نیز به‌شمار می‌رود، اشاره به فقدان مبنای پژوهشی و سیر تحولی در آن است. این اعتقاد وجود دارد که مدل چینی بیش از آنکه در فراگرد پژوهشی تعدیل شده و آثار آن بررسی شود، صرفاً متأثر از نیاز دولت چین برای ایجاد مبنایی مناسب به‌منظور نشان دادن کارآمدی خویش و در نتیجه حفظ مشروعیت، رشد و توسعه‌یافتگی است. از این‌رو، برخی دیگر با اعتقاد به ناهمگونی مؤلفه‌های این الگو بر این نظرند که این مدل اقتصادی که در بیان دنگ بیانگر «اقتصاد بازار سوسیالیستی» (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۷: ۱۲۵) است، ترکیبی ناهمگون از حضور و عدم حضور دولت و بخش خصوصی است و این امر نمی‌تواند پایایی چشمگیری داشته باشد. بنابراین، بیش از آنکه بتوان از آن به‌عنوان یک مدل مستقل نام برد، صرفاً به‌عنوان واکنش به نوع غربی آن بهتر می‌تواند وجه معرف و ویژگی‌های مدل «اجماع پکن» باشد.

۵. ماهیت کمی: یکی دیگر از انتقادهای فراروی این مدل توسعه، اشاره به ماهیت کمیت - محور آن است. در این زمینه، گفته می‌شود که مدل توسعه چینی با محوریت بخشیدن به توسعه سریع موجب می‌شود تا از استانداردهای کالاهای تولیدی و کیفیت آنها کاسته شود و صرفاً ارتقای کمیت مدنظر قرار گیرد. افزایش انتقادهای کشورهای مختلف از نوع و کیفیت کالاهای چینی نمونه‌ای بارز از این امر به‌شمار می‌رود.

۶. چالش دیگری که فراروی این نوع از الگو وجود دارد اشاره به عدم پیوستگی و انسجام رشد و توسعه اقتصادی در محیط داخلی یک کشور است. در ذیل این چالش معمولاً منتقدان

با اشاره به اجرایی شدن راهبرد «توسعه مناطق حاشیه‌ای یا ساحلی» معتقدند که رشد سریع اقتصادی همراه با جذب سرمایه در مناطق پراکنده چین در سال‌های گذشته موجب شده است تا بین بخش‌های مرکزی و درونی چین با محیط حاشیه‌ای این کشور تفاوت‌های چشمگیر اقتصادی نمایان شود و دقیقاً به همین سبب بود که هو جین‌تائو رئیس‌جمهور چین بر لزوم ایجاد یک «جامعه هماهنگ»^۱ تأکید کرد (Lanteigne, 2009:46).

نتیجه

انقلاب صنعتی و پیرو آن رشد چشمگیر جوامع غربی در حوزه اقتصاد به‌ویژه در سده‌های ۱۹ و ۲۰ زمینه‌ساز شرایطی شد که الگوی توسعه غربی از نیمه دوم سده بیستم مورد توجه بسیاری از کشورهای در حال توسعه قرار گیرد. با این حال، پس از گذشت اندک زمانی، رخداد بحران‌های اقتصادی و عدم تطابق این نوع مدل با شرایط بومی این کشورها زمینه را برای ناکارآمدی اجرای این مدل در غالب کشورهای در حال توسعه فراهم آورد. از این‌رو، بعد از رشد اقتصادی خیره‌کننده چین به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد الگوی توسعه‌ای این کشور به‌عنوان بدیل نوع غربی آن با عنوان «اجماع پکن» مطرح شد. این نوشتار با تمرکز بر شاخصه‌های الگوی اجماع پکن این فرضیه را حمایت می‌کند که زمینه‌های ایجابی مانند سیاست خارجی توسعه‌گرا، شاخص‌های چشمگیر اقتصادی، عملکرد قابل قبول در بحران مالی شرق آسیا در کنار زمینه سلبی همانند ناکارآمدی تدریجی الگوی اجماع واشنگتن موجب شده تا اجماع پکن با شاخصه‌هایی همچون اولویت ابتکار، توجه به نقش دولت و اهمیت تغییر اجتماعی در عصر جهانی‌شده و در مطابقت با روندهای الگویی توسعه از اهمیت برخوردار شود.

با وجود تطابق اولیه و در ادامه چالش‌های پیش‌رو، این مدل در چند سال اخیر از یک ایده صرف به مفهومی سیاسی تبدیل شده که با افزایش حضور اقتصادی چین در آمریکای لاتین، آفریقای زیر صحرای و آسیای مرکزی مورد بحث و تبادل نظر بیشتری واقع شده است. هرچند در فراگرد بازیابی و ثبت جایگاه، این مدل نیازمند پشت سر نهادن چالش‌هاست، اما این مدل با معطوف کردن توجه بسیاری از کشورهای جهان و نیز منطقه شرق آسیا (در شرایطی که حجم سرمایه‌گذاری چین در بسیاری از این کشورها کمتر از غرب و به‌خصوص آمریکا است) نه تنها موجبات کامیابی سیاست‌های تجاری و وجهه فراوان برای این کشور را فراهم آورده، بلکه حوزه امنیت و قدرت نرم این کشور را نیز با متقاعد کردن سایرین به «ظهور مسالمت‌آمیز» خود وسعت بخشیده است. بنابراین می‌توان گفت که کامیابی این مدل در آینده علاوه بر ارتقای شایان توجه قدرت نرم چین، نمادی از توانایی برای توسعه یافتن جدا از اصول

و هنجارهای غربی خواهد بود؛ هرچند مدیریت چالش‌های پیش‌رو تعیین‌کننده و تضمین‌کننده این کامیابی است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. جوان شهرکی، مریم (۱۳۸۹). «جنگ عراق و تأثیرات آن بر بحران مالی آمریکا» در آمریکا و بحران اقتصادی جهان، به اهتمام محمود واعظی و شانی هرمزی، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
۲. داریی‌شر، یان دنیس (۱۳۶۸). تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، ترجمه عباس هدایت وزیری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۳. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه (۱۳۸۷). کتاب سبز چین، تهران: وزارت امور خارجه.
۴. سعادت، رحمان (۱۳۸۹). «بحران اقتصادی آمریکا و پیامدهای سیاست‌های اقتصادی دوران بوش» در آمریکا و بحران اقتصادی جهان، در محمود واعظی و شانی هرمزی.
۵. موثقی، سید احمد (۱۳۸۷). اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. موثقی، سید احمد (۱۳۹۰). صلح، امنیت و توسعه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. هتته، بیورن (۱۳۹۰). «گفتمان‌های توسعه» در احمد موثقی، صلح، امنیت و توسعه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ب) خارجی

8. Basu, Kaushik (2004), "Globalization and Development: A Re-Examination of Development Policy" in Akira Kohsaka .ed. New Development Strategies: Beyond the Washington Consensus, Palgrave Macmillan.
9. Chen, Wen – Sheng . (2010), " China's Oil Strategy: "Going out to Iran",", Asian Politics and Policy, Vol, 2, No 1, PP: 39-54.
10. "China economy" (2011), (acccsed 15/1/2012) at: http://www.theodora.com/wfbcurent/china/china_economy.html
11. CIA World Fact Book (2011), "Facts about China: Economy & GDP 2010-2011" (accessed 15/1/2012) at: <http://www.china-mike.com/facts-about-china/economy-investment-business-statistics/>
12. Drezner , Daniel W. (2009), "Bad Debts: Assessing China's Financial Influence in Great Power Politics, " International Security, vol. 34, No. 2, Fall, pp. 7-45.
13. Dubey, M . (2009), "Global Economic Crisis : Response of the International Community.", India Quarterly 65 , 4 : 453-67.
14. G20 Summit Declaration (2008), "Declaration of the Summit on Financial Markets and the World Economy" , 15 November Washington . D.C , at: <http://www.g20.org / Document /g20 summit declaration . pdf>.
15. Handelman, Howard (2000), The Challenge of Third World Development, New Jersey: Prentice Hall, Upper Saddle River.
16. Izatt, Hilary Jan, (2009), "Can North Korea Develop? Developmental Dictatorship versus the China Reform Model," Asian Politics and Policy, Vol. 2, No.2, pp:175-195.
17. Jing, Wang (2008), Brand New China: Advertising, Media and Commercial Culture, Cambridge, Massachusetts, London: Harvard University Press.
18. Keidel, Albert (2008), "China's Economic Rise-Fact and Fiction", Carnegie Endowment for International Peae Policy Paper 61.
19. Khor, Martin (2009), "Six key Issues in the UN Conference on Economic Crisis." South Bulletin , 7 July , No . 38 . pp : 9 – 10 .
20. Kohsaka, Akira .ed. (2004), New Development Strategies: Beyond the Washington Consensus, Palgrave Macmillan.
21. Lam, Willy W (2006), Chinese Politics in the Hu Jintao Era, New York: East Gate Book.
22. Lanteigne, Marc. (2009), Chinese Foreign Policy:An Introduction, London and New York: Routledge.

23. Li, Wu and Fumin, Sui (2010), China's Economy, Cengage Learning
24. Marsh, Peter (2011), "China Noses Ahead as Goods Producer" Financial Times, March, (observed 20/01/2012) at: <http://www.ft.com/cms/s/0/002fd8f0-4d96-11e0-85e4-00144feab49a.html#axzz1k4uuNuar>
25. Qurong's and Sen Gupta, B. eds. (1999), China Looks at the World, Delhi: Konark Publishers.
26. Rodrik, Dani (2004), "Development Strategies for the Twenty-First Century" in Akira Kohsaka, ed. New Development Strategies: Beyond the Washington Consensus, Palgrave Macmillan.
27. Ramo, Joshua C (2004), The Beijing Consensus, London: The Foreign Policy Center.
28. Searbrooke, L. and Tsingou, E. (2010), "Responding to the Global Crisis, The Politics and Financial Reform", The British Journal of Politics and International Relations, Vol. 12 (2) : 313-323.
29. Serra, N & Stiglitz, J.E .eds. (2008), The Washington Consensus Reconsidered : Toward a New Global Governance, Oxford: Oxford University Press.
30. Teng, Chung- Chian (2007), " Hegemony or Partnership: China's Strategy and Diplomacy toward Latin America." In China and Developing World, Edited by Joshua Eisenman & et al , New York & London: M.E.Sharpe.
31. Williamson, John (2003), "Overview : An Agenda for Restarting Growth and Reform", Institute for International Economics.
32. Yu, Hong . (2009), "The Rational, Prospects and Challenges of Chinas Western Economic Triangle in Light of Global Economic crisis." , Asian Politics & Policy, Vol. 2 , No .3 , pp: 437 – 461 .
33. Zhou, J (2010), China Peaceful Rise in a Global Context, Rowman & Littlefield Publishers.

